

دفتر اول

وادی هشتم

شهر عقل و عشق

کوشه‌ی چشمی به منطق الطیر عطار نیشابوری

سراینده و نگارنده:

استاد الله مؤمن پور سورجانی (مؤمن)

ویراستار:

جعفر فلاحتی

انتشارات آن

۱۳۸۵

سرشناسه مؤمن پور، سورجانی، اسدالله، ۱۳۱۲.
 عنوان و پدیدآور: وادی هشتم (شهر عقل و عشق) گوشه‌ی
 چشمی به منطق الطیر، عطار / سراینده و نگارنده: اسدالله
 مؤمن پور، سورجانی (مؤمن)؛ ویراستار: جعفر فلاحتی.
 مشخصات نشر: تهران: انتشارات آن، ۱۳۸۵.
 مشخصات ظاهری: ج: مصور.
 شابک: 964-8065-53-5: ۲۰۰۰۰ ریال
 یادداشت‌نویس:
 یادداشت: کتابخانه.
 موضوع: شعر فارسی — قرن ۱۳.
 شناسه افزوده: فلاحتی، جعفر = ویراستار
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۵ و ۲۰۸۵۳/۶۸۵۲۳/۶۸۱۲۳۳
 رده‌بندی بیویس: ۸۵۱/۶۲
 شماره کتابخانه ملی: ۳۹۸۴۳-۸۵



ناشر: انتشارات آن وادی هشتم (شهر عقل و عشق)

سرلینده و نگارنده:

اسدالله مؤمن پور، سورجانی (مؤمن)

ویراستار: جعفر فلاحتی - حرفتکار: علی فلاحتی

طبع و افق: جلد: بهار اردیبهشت

ناشر: انتشارات آن

ایلیتوگرافی: رتو شمس: ۹۸۸/۶۷۷/۶۷۵-۲۵

چاپ: ناشر: الهمه، صخایی: الهادی

تیراژ: ۱۰۰۰۰ جلد

نویس: چاپ: اول

تاریخ انتشار: اسفند ۱۳۸۵

قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹۶۴-۸۰۶۵-۵۳-۵

خیابان ولی عصر (عج) - بالاتر از زرتشت - کوچه غفاری - پلاک: ۸ - واحد: ۶

www.ANpublication.com

۸۸۹۱۲۴۲۲ - ۸۸۹۳۳۱۶ - ۸۸۹۲۷۸۸۶

کلیه حقوق ناشر و مکتوبی این اثر برای سرلینده و نگارنده محفوظ است.

اهدای کتاب

تقدیم به روح پاک پدرم (محمد علی)؛
که با تمام سختی‌هایی که وجود داشت؛ مرا به مکتب فرستاد تا قرآن بیاموزم؛
و پس از آن، دوری مرا تحمل کرد و رضا داد که زیر نظر برادرزاده‌ی مهربانش -
حسن مؤمن‌پور (فرنام) - به شهر رشت، مرکز استان گیلان؛ بیایم و ادامه‌ی
تحصیل دهم...

تقدیم به روح پاک مادرم (خورشید)؛
که بذریعمان را در مرغ دلم کاشت؛ و به من آموخت تا قبل از طلوع خورشید
به درگاه پروردگار بی‌نیاز به نماز بنشینم؛ و با قرآن انس پیدا کنم...

تقدیم به روح پاک همسر فداکارم (صدیقه فرشچی)؛
که ۳۲ سال پرستاری بیماران را در استان‌های مختلف کشور به عهده گرفت؛ و
لحظه‌یی نیز از من غافل نماند؛ و در تمام دربه‌دوری‌هایی که از ستم وزیران
داشتم، همراهم بود؛ و سرمای بیست درجه زیر صفر کردستان و گرمای بالای ۵۰
درجه‌ی بندرعباس را تحمل می‌کرد و دلداریم می‌داد...

تقدیم به روح پاک حسن فرنام (مؤمن‌پور)؛
که هم پسرعمو و هم پسرخاله‌ام بود؛ و از روستا به شهرم آورد؛ و چون پدری
تربیت مرا به عهده گرفت؛ و لحظه‌یی از من غافل نشد؛ و تا آخر عمر هم، مهرش
را از من دریغ نکرد...

اسدالله مؤمن‌پور سورجانی

فهرست موضوعی

صفحه	عنوان
۲۲۵۱	مقدمه
۵.....	پیشگفتار
۹.....	نوشتنای
۱۴.....	ضمیمه منیر دوست
۱۷۸۵۲۳	وادی هشتم
	گوشه‌ی چشمی به منطق الطیر عطار - شامل بیست و پنج گفتار
۲۰۸۵۱۷۹	ضمایم
	چند غزل و مشیه
۲۱۶۵۲۰۹	یادداشت‌های ویراستار
۲۱۷	منابع و مآخذ
۲۱۸	فهرست مندرجات
	عناوین گفتارها، غزل‌ها و مرثی

بیش گفتار

منظومه‌ی وادی هشتم، که آنرا «شهر عقل و عشق»، نام داده‌ام و نزدیک به هزاروپانصد بیت است، آماده‌ی چاپ شد؛ تا در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد. یازده سال پیش، وقتی این منظومه را سرودم؛ فکر نمی‌کردم که در عمرم، بتوانم آنرا منتشر کنم؛ چون بعد از دو بار آنفارکتوس، انتظار نداشتم تا امروز زنده بمانم، و به تشویق دوستم، جناب آقای جعفر فلاحی، توفیق انتشار آنرا پیدا کنم.



آنچه که سبب شد این منظومه را بسرایم، سخنی بود که داشمند معظم و استاد بزرگوارم، حضرت آیت‌الله حاج شیخ عباس محفوظی مد ظله‌العالی؛ وقتی به ایشان عرض کردم، درویش نعمت‌الله‌ی هستم؛ به من فرمودند که: «عشق به مولا را در دل حفظ کن و عارف باش؛ که عصر حاضر، صوفی‌گری را نمی‌پسندد.» حضرت آیت‌الله محفوظی، خود از عرفای بزرگ عصر حاضر هستند؛ و من از محضر ایشان، بهره‌های فراوان برده‌ام؛ البته می‌دانم که هر عارفی، صوفی نیست؛ و هر صوفی هم نمی‌تواند ادعا کند که عارف است «بحر عرفان، کرانه ناپیدا است». چهار سال قبل از سرودن این منظومه؛ آن فرمایش را شنیدم؛ و وقتی به خاطر دوبار آنفارکتوس؛ به توصیه‌ی پزشکان، از تهران به شمال کوچ کردم؛ و در

کناره‌ی مُرداب انزلی سکونت و زندگی غم‌انگیزی را آغاز کردم؛ تصمیم گرفتم گوشه‌ی چشمی به منطق الطیر عطار داشته باشم؛ و آنچه می‌دانم و دلم امر می‌کند؛ با کمک جُستن از مولا علی (ع)، به‌نظم بکشم.

حضور مادر پیر و مریض من، که آخرین یادگار مَلاشعبان، و مظهری از ایمان و اخلاص بود، در کنار من؛ کمکم کرد. چه شب‌هایی را که بالای سرِ آن زنِ مؤمن و فداکار نشستم؛ و بیت بیت منظومه را از ذهنم گذراندم؛ و اشک ریختم؛ و به آوای مادرِ محبوبم نیز پاسخ دادم؛ و گاهگاهی پرده‌ی اُتاق را هم به کناری می‌زدم، تا او نیز ماه را در بدر کامل ببیند؛ و به یاد امام رضا علیه‌السلام اشک بریزد. چون او عادت داشت، در تابستان‌ها، در پس‌تالار خانه، که طرف شرق ساختمان بود، طلوع ماه بدر را ببیند؛ و بگوید یا امام رضا (ع) ! الآن، نور ماه، برگنبد تو تابیده است. گویا زمانی که به زیارت مشهد رفته بود؛ این امر را از نزدیک دیده بود. مادر بیمارم، دختر نداشت؛ و همسر، که نوه‌ی خواهرش بود؛ چون دختری از او پرستاری می‌کرد گاهی، پیرزن، شب‌ها چند بار، به گمان این که اذان صبح را گفته‌اند؛ و او نشیده‌است؛ به نماز و عبادت می‌نشست؛ و در این زمینه، که وقتِ نماز نشده‌است؛ حرف کسی را قبول نداشت.

عاقبت، مادرم، ساعت ۹ بعد از ظهر روز ششم آذر ماه ۱۳۷۳، در حالی که به‌خواست خودش به‌بالینش سوره‌ی یاسین را می‌خواندم؛ آرام، جان داد؛ و غمی جانگزا در دلم گذاشت. بنا به وصیتش؛ همان شب، بیکرش را از خزرویلای بندرانزلی؛ به سورچان محله‌ی رودسر؛ انتقال دادم؛ و صبح روز بعد، در کنار آرامگاه خواهر بزرگش، صفیه مؤمن‌پور (فرنام)؛ به خاک سپرد شد.

تا چهلّم، عزاداری مادر داشتم و بعد از آن، دوباره، به منظومه پرداختم؛ و ساعت ۲۲ روز اول اسفند ۱۳۷۳ شمسی، برابر با بیستم ماه مبارک رمضان ۱۴۱۵ قمری، که شب شهادت مولا یم علی (ع) بود؛ منظومه را، به پایان بُردم.

به فرزندانم سپرده بودم که بعد از مرگ من، آنرا منتشر کنند، اما خداوند بزرگ کمک کرد؛ انسانی والا، پُرکار و بی‌توقع را در برابرم قرار داد که خواهان

انتشار این منظومه و آثار دیگرم بود. آنچنان ذوق و شوقی از خود نشان داد که احساس کردم مرا و آثارم را بهتر از من می‌شناسد.



آری این مرد بزرگ، جناب آقای مهندس جعفر فلاحتی، هستند که ویراستاری همه‌ی آثار مرا به عهده‌ی ایشان گذاشته‌ام؛ و در منظومه هم آرزو کرده‌بودم؛ که ایشان ویراستار کتاب من باشند. آقای جعفر فلاحتی را از سال ۱۳۵۴، که معاون هنرستان صنعتی رودسر بود؛ وسیله‌ی بستگانم، که از هنرجویان آن هنرستان بودند؛ می‌شناختم و بعد از انتقال به بندر انزلی؛ با ایشان ملاقات کرده؛ و اعتقادی عجیب نسبت به صداقت، دانش و جهد ایشان پیدا کردم؛ جالب است که نامبرده نیز از سال ۱۳۶۱، بعد از پایان دوره تحصیلات دانشگاهی؛ به هنرستان بندرانزلی منتقل گردید؛ که دید و بازدیدهای ما هم، بعد از سکونت من در خزر ویلا، بیشتر شد. ایشان بدون هیچ چشم‌داشتی، با نظارت کامل بر کار حروف‌نگاری کامپیوتری؛ و امور مربوط به صفحه‌آرایی و غیره؛ تلاش می‌کنند که این دفتر (منظومه و سایر اشعار)؛ به بهترین شکلی منتشر شود.

جناب فلاحتی، با آنکه دیپلم طبیعی، و مهندس در رشته‌ی برق، و عضو سازمان نظام مهندسی ساختمان گیلان هستند؛ به‌فرازی به ادبیات، به‌ویژه شعر، علاقه دارند که انسان شگفت‌زده می‌شود. خیلی ساده می‌نویسند، ساده و شیرین، سخن می‌گویند، اخلاق نکویی دارند و همیار و همراه جمعیت‌های مردمی زیست محیطی نیز هستند. در محضرش هروقت بوده‌ام، آرامش و خاطری شاد یافته‌ام. خداوند حفظش فرماید که وجود این نوع انسان‌های والا، لااقل در گیلان می‌تواند در زمینه‌ی نشر آثار فرهنگ و هنر، بسیار مؤثر باشد.



باید از دوستِ والای دیگری نیز، که همواره خواهان انتشار این منظومه بوده‌اند، یاد کنم. او جناب استاد فریدون نوزاد، پژوهشگر و نویسنده‌ی توانای گیلان هستند که از راهنمایی‌های ایشان هماره، تشکر و سپاس دارم. البته به این

دوست بزرگوار و مهربان، قولِ انتشار این منظومه را داده بودم. لازم به یادآوری است؛ همان‌گونه که دوست عزیزم، اُستاد فریدون نوزاد در نوشته‌یی که زینت‌بخش این دفتر است؛ اظهار داشتند: در این منظومه، از بسیاری از افراد شاغل و غیرشاغل در اُستان‌ها، نام بُرده‌ام؛ من هیچ‌کاری به کارهای سیاسی آنان نداشته و ندارم؛ فقط آنچه را از آنان دیده‌ام، یاد کرده‌ام. اگر برخی از دوستان از یادم رفته‌اند و نامی از آنان بُرده نشده است، پیشاپیش عذر می‌خواهم. همه‌ی دوستانی که در اُستان‌های مختلف با آنان کار کرده یا آشنا شده‌ام، برایم عزیز هستند و در قلب من جای دارند.



برخی ابیات منظومه نیز، ممکن است از لحاظ شعری، سُست باشد که امیدوارم اهل فن، بر من خُرده نگیرند و عذرم فرمایند زیرا، سرودن «مثنوی در بحرِ رمل مسدس مقصور»، بسیار دشوار است، به‌ویژه اگر، گاه عارفانه باشد و گاه، غیرعارفانه و گاه غزل باشد و گاه قصیده؛ به‌هر حال، امید بخش دارم.



اسدالله مؤمن‌نور سورجانی (مؤمن)

رشت - نیم آذرماه ۱۳۸۴

(یازدهمین سالگرد خاک‌سپاری مادر عزیزم: «خورشید»)